

حرمت جان کافر بی طرف با تأکید بر آیات قرآن*

□ امیر مهاجر میلانی^۱

چکیده

بیشتر فقیهان بر آن‌اند که اصل اولی، عدم احترام جان کافر است. از دیدگاه ایشان کافر اگر ذمی نباشد، حربی بوده و در صورت معاهد یا مستأمن نبودن مهدورالدم است، هر چند بی طرف باشد. تحقیق حاضر با بازخوانی ادله قرآنی دو دیدگاه مشهور و غیر مشهور می‌کوشد دیدگاه کلی قرآن را در این باره روشن نماید. در این راستا ابتدا با توجه به سیاق آیات و تأمل در حقیقه یا خارجی بودن آیات، مدلول ابتدایی آیات روشن می‌شود. سپس با تبیین نسبت این دو دسته از آیات نتیجه گرفته می‌شود که دیدگاه صحیح، احترام جان کافر بی طرف است. **واژگان کلیدی:** کافر بی طرف، احترام جان کافر، حربی، اعتزال، دارالحیاد، کافر ذمی.

بیان مسئله

از دیدگاه فقیهان، انسان به لحاظ احترام جان و مالش در یک تقسیم کلان، به مسلمان

و کافر تقسیم می‌شود. احترام جان و مال مسلمان از ضروریات اسلام بوده و مهم تشخیص صغرای آن است. در مقابل، احترام جان و مال کافر در برخی اقسام آن محل بحث و گفتگوست. شیخ طوسی با تقسیم کافر به اهل کتاب و غیر اهل کتاب، قبول جزیه را مختص به اهل کتاب دانسته، تصریح می‌کند که غیر اهل کتاب یا باید اسلام آورند یا کشته شوند. اهل کتاب نیز فقط در صورت قبول پرداخت جزیه و التزام عملی به شروط عقد ذمه، محترم بوده و در غیر این صورت، جان، مال و عرضشان محترم نخواهد بود (۱۴۰۰: ۲۹۱).

ابن زهره (حسینی حلی، ۱۴۱۷: ۲۰۳)، کیدری (۱۴۱۶: ۱۹۰)، علامه حلی (۱۴۱۲: ۸۶/۱۴) و برخی دیگر نیز معتقد به تقسیم کافر به ذمی و غیر ذمی بوده و ذمی غیر عامل به شرایط ذمه را مثل غیر ذمی، مهدورالدم می‌دانند. صاحب‌جوهر درباره عبارت محقق حلی که می‌گوید: «ولا یقبل من غیرهم إلا الإسلام»، اختلافی پیدا نکرده و با نقل اجماع از غنیة النزوع و با اشاره به برخی ادله قرآنی، حکم مذکور را بی‌اشکال دانسته است (نجفی، بی‌تا: ۲۳۱/۲۱).

بر این اساس، مشهور فقیهان معتقدند که اگر کافر ذمی، پایبند به شروط عقد ذمه نباشد، حربی بوده، در نتیجه محترم نخواهد بود (حسینی حلی، ۱۴۱۷: ۲۰۳). همچنین روشن می‌شود که کافر حربی در لسان فقیهان، اختصاص به کافری که بالفعل مشغول جنگ باشد، نداشته، بلکه شامل هر کافر اصلی که متعهد به پرداخت جزیه نیست، می‌شود (محقق حلی، ۱۴۱۵: ۲۹۹/۱؛ آل‌عصفور بحرانی، ۱۴۰۵: ۳۷۳/۱۹؛ موسوی خویی، ۱۴۱۶: ۴۴۹/۱) و در نتیجه در صورت معاهد یا مستأمن نبودن، مهدورالدم خواهد بود (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۵۰۲/۱). البته بر اساس اصطلاحی دیگر، اطلاق کافر حربی بر اهل کتاب حتی در صورت مهدورالدم بودنشان صحیح نیست (عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۳۸۶/۲).

ثمره مهمی که بر این دیدگاه مترتب بوده و صاحبان این دیدگاه نیز بر آن تأکید کرده‌اند، عدم تصویر دارالحدیاد در جغرافیای جهان اسلام است. بنابراین کافر حتی در صورت بی‌طرف بودن نیز مهدورالدم است. بر این اساس، بسیاری از فقیهان موضوعاتی مانند اصل بی‌طرفی و زندگی مسالمت‌آمیز با سایر ادیان و شبیه این عناوین را به رسمیت نمی‌شناسند و تأکید دارند که پذیرش این موضوعات منوط به مصالح خاصی بوده که

در فقه امامی از آن به عنوان احکام ثانویه یاد می‌شود.

در مقابل دیدگاه رایج، برخی فقهای متأخر به صورت کلی یا در خصوص کفار بی طرف، معتقد به احترام آن‌ها هستند. آیه‌الله مکارم شیرازی تقسیم کافر اصلی به ذمی و حربی، و تقسیم حربی به معاهد و مستأمن را چنان که بین فقیهان متعارف است، صحیح ندانسته، معتقد است که در عرض عناوین مذکور، کافر بی طرف قسمی از کفار بوده و احترام آن نیز به حسب ادله ثابت است (۱۴۲۷: ۱/۳۱۴). برخی نیز اصل اولی درباره نفوس کفار را احترام دانسته، معتقدند که جز در موارد استثنایی، کشتن انسان از بزرگ‌ترین گناهان است (منتظری نجف‌آبادی، بی‌تا: ۵۷۶/۲؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۸: ۱۱۶/۳؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷: ۳۶/۴؛ جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۳۰۸). همچنان که به باور برخی، سنت عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر همین منوال بوده، جز در موارد اقدام ابتدایی کفار علیه مسلمانان، ایشان تصمیم به کشتن و حتی جهاد با آن‌ها نمی‌گرفت (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ۱۳۸/۹).

به رغم سابقه طولانی و اهمیتی که مسئله فوق در تمامی اعصار به ویژه عصر حاضر دارد، تحقیقی مستقل در این باره و با بررسی ادله دیدگاه مشهور و غیر مشهور صورت نگرفته است. بسیاری از قدام و متأخران با تمرکز بر ادله «قتل» و «قتال» و عدم توجه به آیاتی از قبیل آیه «اعتزال» (نساء/ ۹۰) و «احسان» (ممتحنه/ ۸)، معتقد به عدم احترام نفوس کفار بی طرف شده‌اند.

در مقابل، برخی معاصران با توجه به تغییر نگرش‌های اجتماعی به مباحثی مانند جهاد، صلح، الزام به تغییر عقیده و نظایر آن و مطرح شدن موضوعاتی مانند روابط بین‌الملل، اصل همزیستی مسالمت‌آمیز، حقوق طبیعی انسانی، حق انتخاب دین و مانند آن، فقط به آیات و روایات دسته دوم اشاره کرده و هیچ بحثی از ادله گروه اول ارائه نداده‌اند. نویسنده با علم به مقالاتی که در این باره نوشته شده است، نوع این تحقیقات را خالی از این اشکال نمی‌داند.^۱

۱. فقه سیاسی نوشته عمید زنجانی، فقه و همزیستی با کفار تألیف محمدحسن نجفی، روابط اقتصادی مسلمانان با کفار به کوشش مهدی مهریزی و موضوع احترام در فقه نگارش محمدحسن شفیعی، نمونه‌هایی از این تلاش‌ها.

این تحقیق با توجه به جایگاه ویژه ادله قرآنی این مسئله و با نظر به اینکه بسیاری از فقیهان برای اثبات دیدگاه خود به آن‌ها استناد کرده‌اند، در صدد است که با ارائه دلایل قرآنی دو دیدگاه مشهور و غیر مشهور و بررسی مدلول ابتدایی آن‌ها و توجه به حقیقه یا خارجیه بودن آیات و در نهایت با بررسی رابطه ادله با یکدیگر و توجه به مبانی فقه جواهری، جایگاه علمی فتوای مشهور را بازخوانی مجدد کند. در این راستا، تحقیق حاضر نتیجه می‌گیرد که دیدگاه مشهور فقیهان به رغم شهرتی که بعد از شیخ طوسی دارد، صحیح به نظر نمی‌رسد و از مجموع ادله می‌توان احترام کافر بی طرف را استفاده کرد.

لازم به ذکر است که در این پژوهش، آیاتی که در آن عناوینی مانند «قاتلوا» و «جاهدوا» به کار رفته است، مطرح نخواهد شد؛ زیرا «قتال» مصدر باب مفاعله بوده و به معنای کشتن کسی است که قصد کشتن طرف مقابل را دارد (طوسی، بی‌تا: ۱۴۳/۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۰۹/۲) و با نظر به اینکه موضوع پژوهش حاضر، بررسی احترام جان کافر بی طرفی است که اراده‌ای برای فعالیت علیه مسلمانان نداشته و اصل بی طرفی را عملاً نقض نکرده است، این آیات ارتباطی با مسئله این پژوهش نداشته و استناد به آن‌ها صحیح نیست (طیب، ۱۳۷۸: ۴۹۸/۱۲). همچنان که جهاد نیز معنای روشنی داشته و تحت شرایط خاصی مانند اذن امام علیه السلام و دعوت به اسلام، مشروع می‌شود. واضح است که مباح بودن خون کفار در شرایط خاص نمی‌تواند دلیل عدم احترام جان آن‌ها به صورت کلی باشد. دو نکته فوق مورد پذیرش برخی فقیهان بوده است (قمی، ۱۴۲۷: ۲۷۲/۱؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۵۳/۱۰).

۱. دلایل قرآنی دیدگاه مشهور

۱-۱. دلیل اول

﴿وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُواكُمْ﴾ (بقره/۱۱۹). برخی این آیه را از آخرین آیاتی می‌دانند که درباره رابطه مسلمانان با کفار نازل شده است. فاضل مقداد این آیه را ناسخ تمامی آیاتی که در آن‌ها امر به صبر و کف شده، دانسته، معتقد است که بعد

از نزول این آیات، کفار محترم نیستند. وی همچنین معتقد است که صدر آیه ناسخ ذیل آن نیز هست. لذا به باور ایشان و صاحب *جوهر*، مشرکان حتی در «حرم» نیز محترم نیستند (علامه حلی، بی تا: ۳۵۵/۹؛ نجفی، بی تا: ۳۳/۲۱).

علامه حلی با وضوح بیشتری معتقد است که مسلمانان در اوایل بعثت به خاطر ضعف و نداشتن امکانات لازم، مأمور به صبر و تحمل آزار کفار بودند و با افزایش اقتدارشان اجازه یافتند که در صورت تعدی کفار، آن‌ها نیز مقابله به مثل کنند. سپس خداوند قتال ابتدایی با کفار و مشرکان را در غیر ماه‌های حرام جایز اعلام نمود و در نهایت با آیه محل بحث، حکم به نسخ تمامی آیات سابق فرمود و در صورت عدم اعتقاد کفار به احترام ماه‌های حرم و محدوده حرم، به مسلمانان اجازه داد که حتی در این ایام و در این مکان با آن‌ها جهاد کنند (علامه حلی، بی تا: ۱۵/۹).

این استدلال هرچند در کلمات بسیاری از مفسران متقدم و برخی فقیهان مطرح بوده، ولی با تأمل در سیاق آیه شریفه روشن می‌شود که این آیه نه در مقام تشریح جهاد ابتدایی است و نه ارتباطی به هدر جان کفار به صورت مطلق دارد. خداوند در آیه قبل می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ و از مسلمانان می‌خواهد که با جنگ طلبان مقاتله کنند و سپس از آن‌ها می‌خواهد که هر جا چنین کفاری را یافتند، بکشند. پر واضح است که ضمیر «هم» در «اقتلوهم» به همان اشخاصی برمی‌گردد که در آیه سابق با عبارت «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» به آن‌ها اشاره شده است (طنطاوی، ۱۹۹۷: ۴۰۹/۱). بر این اساس روشن می‌شود که آیه شریفه دلالتی بر عدم احترام کفار حتی در صورت بی‌طرفی ندارد.

ابوحیان اندلسی و منتظری استظهار فوق را پذیرفته، در نتیجه دستور به اعمال خشونت را در آیه شریفه، مختص به کسانی دانسته‌اند که از قبل علیه مسلمانان فعالیت داشته‌اند (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۲: ۷۴/۲؛ منتظری نجف‌آبادی، بی تا: ۵۷۶/۲). در مقابل، علامه طباطبایی این برداشت را نادرست دانسته و معتقد است که عنوان «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» مختص به قتال بالفعل نبوده و شامل کفاری که به صورت شأنی با مسلمانان در جنگ هستند نیز می‌شود. بر این اساس، خداوند از مسلمانان می‌خواهد که با آن‌ها نیز پیکار کنند و خونشان را مباح بشمارند. لذا از دیدگاه ایشان، آیه شریفه یکی از ادله مشروعیت

جهاد ابتدایی است (بی‌تا: ۶۰/۲).

این تحقیق بر آن است که اثبات دلالت آیه شریفه بر موضوع جهاد ابتدایی، خالی از اشکال نیست. زیرا به طوری که فخر رازی نیز معتقد است، عناوین تا زمانی که قرینه‌ای بر خلاف نباشد، ظاهر در فعلیت هستند و کاربرد «مقاتل» برای کسی که آماده قتال بوده و شأنت آن را دارد، مجازی است (۱۴۲۱: ۱۰۹/۵). شاهد بر این ادعا شأن نزولی است که برای آیه فوق نقل شده است. واحدی به سند خود از ابن عباس نقل می‌کند که در سال بعد از صلح حدیبیه و در سال عمره القضاء، پیامبر ﷺ با اصحاب خود آماده حج شد. ایشان احتمال می‌داد که بزرگان مکه به پیمان سال قبل خود پایبند نباشند، در نتیجه ایشان به رغم میل باطنی خود، مجبور به قتال با آن‌ها در ماه‌های حرام و در محدوده حرم شود. آیات فوق برای حل این مشکل نازل شد و به پیامبر ﷺ اجازه داد که در صورت اقدام عملی مشرکان، ایشان نیز از جنگ با آن‌ها اجتناب نکند (واحدی نیشابوری، بی‌تا: ۳۳/۱).

قرینه دیگر بر این ادعا فراز بعدی آیه شریفه است. خداوند بعد از امر به قتال با کسانی که با مسلمانان مشغول قتال هستند، می‌فرماید: ﴿وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾. علامه طباطبایی قتال قبل از دعوت یا ابتدای به قتال را از مصادیق اعتدا می‌داند (بی‌تا: ۶۱/۲). از ابن عباس نقل شده است که او نیز قتال با کفار بی طرف را از مصادیق اعتدای منهی می‌داند (سیوطی، ۱۴۰۴: ۲۰۵/۱) و با نظر به اینکه ابتدای به قتال، از مصادیق اعتداست، عنوان «الذین یقاتلونکم» نمی‌تواند به معنای قتال شانی و در نتیجه اذن در جهاد ابتدایی باشد؛ چرا که در جهاد ابتدایی، مسلمانان آغازگر جنگ هستند. بنابراین آیه شریفه دلالتی بر عدم احترام جان کفار بی طرف ندارد و نمی‌توان به استناد آن، فتوا به مهدورالدم بودن کافر حیادی داد.

همچنان که اگر آیه شریفه بر اساس برداشت عرفی، حمل بر موضوع «جهاد» و «قتال» شود، به صورت واضح تری دلالت بر عدم احترام کافر بی طرف نخواهد داشت. این برداشت نیز بعید نبوده و بزرگانی به آن تصریح کرده‌اند. میرزای قمی معتقد است که جواز قتل کفار در غیر صورت قتال شرعی (جهادی که با اذن امام عَلَيْهِ السَّلَام صورت می‌گیرد) محل اشکال است؛ زیرا هرچند در آیاتی مانند آیه محل بحث، عنوان

«اقتلوهم» وارد شده است، ولی متبادر از آن همان جهاد است (قمی، ۱۴۲۷: ۲۷۲/۱). همچنان که آیه محل بحث و آیه بعدی در برخی روایات به عنوان دلیل جواز جهاد معرفی شده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۸۹/۲).

۲-۱. دلیل دوم

﴿إِذَا نَسَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ (توبه / ۵). این آیه که در سال نهم هجری نازل شده است، مهم ترین دلیل دیدگاه مشهور به حساب می آید. شیخ طوسی به استناد عموم همین آیه، معتقد به جواز قتل پیرمردان و راهبان و عدم جواز اخذ جزیه از بت پرستان و صابئان است (۱۴۰۷: ۵/۵۲۰، ۵۳۹ و ۵۴۳). ابن زهره نیز با استدلالی مشابه، فتوا به عدم جواز اخذ جزیه از غیر اهل کتاب را صحیح می داند (حسینی حلبی، ۱۴۱۷: ۲۰۲). ابن شهر آشوب مازندرانی نیز دلیل و مدعای شیخ را درباره پیرمردان و راهبان پذیرفته است (۱۳۶۹: ۲/۱۸۵). علامه حلی نیز به استناد آیه مذکور معتقد است که در هر سال، جهاد حداقل یک بار واجب می شود (بی تا: ۱۳/۹)؛ همچنان که محاصره کامل شهر کفار را به استناد همین آیه جایز می داند (۱۴۱۲: ۱۴/۸۴). بلکه کشتن کشاورز کافری را که مشغول کشاورزی بوده و ارتباطی به قتال ندارد، داخل در عموم آیه شریفه می داند (همان: ۱۰۵). فخرالمحققین حلی دلیل فتوای شیخ و ابن جنید مبنی بر کراهت ریختن سم در آب شهرهای جنگی و عدم حرمت آن را عموم آیه شریفه می داند (۱۳۸۷: ۱/۳۵۷). صاحب جواهر به جهت عموم آیه شریفه، عدم جواز کشتن مریضی را که امیدی به بهبودی او نیست، خالی از بحث نمی داند (نجفی، بی تا: ۲۱/۷۷). علامه طباطبایی در ذیل آیه ۵ سوره توبه با وضوح بیشتری تأکید دارد که آیه شریفه با مهدورالدم دانستن مشرکان، هر نوع احترام را از آنها نفی می کند؛ در نتیجه منعی درباره هر اتفاقی که برای آنها بیفتد وجود ندارد (بی تا: ۱۵/۹ و ۱۵۲).

همان طور که روشن است، آیه فوق به باور بسیاری از فقیهان، قانون اصلی اسلام در ارتباط با کفار و مشرکان است. لذا بسیاری از دانشمندان، آیاتی را که در آنها رعایت حقوق جانی کفار و مشرکان خواسته شده است، به سبب همین آیه منسوخ می دانند؛ برای نمونه شیخ طوسی در ذیل آیه شریفه ﴿فَإِنْ اعْتَزَلُواكُمْ فَلَْيُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوْلُ إِلَيْكُمْ السَّلَامُ فَمَا جَعَلَ

اللّٰهُ لَكُمْ عَلِيْمٌ سَيِّئًا» (نساء/ ۹۰) با قسم خوردن به جان خود، آیه فوق را منسوخ دانسته و مدعی می‌شود که اختلافی نیست که ناسخ آن آیه ۵ سوره توبه است (بی‌تا: ۲۸۶/۳).

۱-۲-۱. بررسی دیدگاه مشهور

از دیدگاه تحقیق حاضر، هرچند «المشركين» در ظاهر جمع محلی به الف و لام است، با تأمل در آیات ابتدایی سوره توبه و توجه به قرائن موجود در این آیات، روشن می‌شود که مقصود از مشرکین خصوص بت‌پرستانی است که با پیامبر عهد و پیمان داشته و به عهد خود پایبند نمانده‌اند. لذا علاوه بر اینکه آیه محل بحث شامل اهل کتاب نیست، شامل کفار بی‌طرف نیز نمی‌باشد.

لازم به ذکر است که دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که اصل دلالت آیه شریفه بر انشای حکم کلی بر موضوع کلی را قبول نکرده و به اصطلاح آن را از قبیل قضایای خارجیه می‌داند. این دیدگاه که بر اساس آن، آیه شریفه هیچ ارتباطی با نحوه تعامل مسلمانان با کفار در زمان حاضر ندارد، به لحاظ دلایلی که در ادامه بازخوانی خواهند شد خالی از قوت نیست.

در راستای اثبات ادعای مذکور، ابتدا شواهدی بیان می‌شود که بر اساس آن‌ها روشن می‌شود که چه کسانی عهد و پیمان‌شان ملغی اعلام شده است. سپس با ارائه بحثی کوتاه درباره معنای مشرک در فرهنگ قرآنی و تبیین اینکه در صورت نبود قرینه خاص، عنوان «مشرک» انصراف به کسی دارد که به عنوان «شُرک» متدین است و در نهایت با توجه به سیاق آیات، مشرکانی که مسلمانان مأمور به کشتن آن‌ها شده‌اند مشخص شده، نتیجه گرفته می‌شود که آیه شریفه ناظر به واقعه‌ای خاص بوده و اصطلاحاً جعل حکم در آن از قبیل قضایای خارجیه است.

۱-۲-۱. تعیین مشرکانی که پیمان‌شان ملغی اعلام شده است

با تأمل در سیاق آیات ابتدایی این سوره روشن می‌شود که فقط پیمان‌هایی ملغی اعلام شده است که صاحبان‌شان به آن‌ها پایبند نبوده‌اند. برای اثبات این ادعا می‌توان به قرائن زیر استشهاد کرد.

در آیه سوم همین سوره، کفاری که با پیامبر ﷺ عهد و پیمان داشته و به عهد خود

پایبند بوده‌اند، از برائت خداوند و رسولش استثنا شده‌اند: ﴿إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَا نَبَّاهُوا وَعَدْتُمْ أَنْ لَنْ نَسْتَمِعَ مِنْكُمْ أَحَدًا فَأْتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾. لذا فراز ﴿بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَىٰ الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ در ابتدای سوره، مخصوص کفاری است که به عهد خود پایبند نبوده‌اند. همچنان که در آیه ۶ با خطاب ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ از مسلمانان می‌خواهد که تا زمان پایبندی مشرکان به عهدشان، آنان نیز بر عهدشان پایبند بمانند.

با تأمل در آیات مذکور به خوبی روشن می‌شود که پیمان‌های ملغی اعلام‌شده در آیات ابتدایی، منحصر به پیمان‌هایی است که خود مشرکان پایبند به آن نبوده‌اند و در حقیقت پیمان از قبل نقض شده است (زمخشری، ۱۴۱۴: ۲/۲۴۶؛ طباطبایی، بی‌تا: ۹/۱۴۷؛ سبحانی تبریزی، بی‌تا: ۷/۴۳۷). بر این اساس، تفسیر منسوب به ابن عباس مبنی بر دلالت آیات شریفه بر اعلام الغای تمامی عهد و پیمان‌های پیامبر، صحیح نبوده، باید به نوعی توجیه یا رد شود (طوسی، بی‌تا: ۵/۱۷۲). شیخ طوسی نیز در ذیل همین آیه بر خلاف دیدگاه خود در دو کتاب *الخلاف و التبیان* در ذیل آیه اعتزال (نساء/ ۹۰)، با تأکید بر دیدگاه پیش‌گفته، پیمان‌هایی را که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسیر غزوه تبوک با کفار بسته و آن‌ها را نقض نکرده است، شاهد دیگری بر این ادعا می‌داند.

۱-۲-۲. تبیین معنای مشرک و تفاوت آن با مفهوم کافر

نکته دوم در تشخیص موضوع آیه، توجه به عنوان مشرک و تفاوت آن با عنوان کافر است. دانشمندان اسلامی در تشخیص معنای این واژه در کاربرد قرآنی آن، دو دیدگاه مختلف دارند. برخی به استناد آیاتی که اهل کتاب را مشرک قلمداد می‌کنند (ر.ک: بقره/ ۱۳۵؛ توبه/ ۳۰-۳۱)، تأکید دارند که واژه مشرک حداقل در کاربرد قرآنی آن، شامل تمامی کفار می‌شود (سیوری حلی، بی‌تا: ۲/۱۹۶؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۱۵). در مقابل، برخی دیگر به استناد آیاتی که اهل کتاب را در مقابل مشرکان قرار داده و بر آن‌ها عطف کرده است (ر.ک: آل عمران/ ۱۶۸؛ مائده/ ۸۲؛ حج/ ۱۷؛ بینه/ ۱ و ۶)، مترادف مشرک با کافر را صحیح ندانسته، بر آن‌اند که عنوان مشرک اخص از کافر بوده، فقط شامل غیر اهل کتاب می‌شود (شیبیری زنجانی، ۱۴۱۹: ۱۶/۵۱۶۷).

در مقام داوری میان دو دسته از آیات، وجوه متعددی بیان شده است (همان) که رسیدگی به آن‌ها از حدود این نوشتار خارج است. ولی به باور نویسنده، بیان شهید صدر در این باره از جهات متعددی بر دیدگاه‌های رقیب ترجیح دارد. به اعتقاد وی، اطلاعات قرآنی واژه «مشرك» در موارد مختلف با یکدیگر متفاوت است. در پاره‌ای موارد مانند آیات طایفه اول، کاربرد این واژه بر اساس واقع و نفس الامر بوده و توجهی به برداشت خود شخص نمی‌شود. بر این اساس، عنوان مشرك بر کسانی صادق است که مبتلا به شرك نفس‌الامری هستند، هرچند متدین به عنوان شرك نباشند. روشن است که طبق این کاربرد، بسیاری از اهل کتاب در عداد مشركان خواهند بود. ولی گاهی مانند آیات طایفه دوم، واژه «مشرك» بر اساس آنچه جامعه اسلامی طبق آن سیر کرده، ذمی را از غیر آن جدا می‌کند، اطلاق می‌شود و از آنجا که در کاربرد اخیر، تدین به عنوان شرك موضوعیت دارد، این عنوان بر اهل کتاب منطبق نخواهد شد (صدر، ۱۴۰۸: ۲۶۱/۳). او معتقد است که در صورت نبود قرینه خاص، متبادر از این واژه معنای دوم آن است؛ زیرا معنای دوم، اصطلاح شایع در جامعه اسلامی است و روشن است که در فرض نبود قرینه، معنای رایج متبادر خواهد بود.

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که موضوع آیه محل بحث، شامل تمامی کفار نبوده و فقط حکم بت پرستان را مشخص می‌کند. شاهد بر این ادعا، آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَءُوا السَّجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (توبه/ ۲۸) است. خداوند در این آیه می‌فرماید: اگر از راه ندادن مشركان به مسجد الحرام، ترس فقر و از دست دادن رونق اقتصادی مکه را داشته باشید، خداوند از فضل خود، شما را غنی خواهد کرد. از آنجا که فقط بت پرستان به خاطر موقعیت خاص مکه و خانه کعبه، تردد زیادی به شهر مکه داشته، در نتیجه در رونق اقتصادی این شهر سهم به سزایی داشتند، روشن می‌شود که «مشركين» در این آیه شریفه همان بت پرستان هستند و به قرینه وحدت سیاق و ظهور این آیات در نزول یکپارچه، «المشركين» در آیه محل بحث نیز به معنای بت پرستان خواهد بود.

۳-۱-۲-۱. تعیین مشرکانی که کشتنشان واجب شمرده شده است

به طوری که گذشت، مشهور فقها با تأکید بر جمع محلی به الف و لام بودن «المشركين» بر این باورند که حکم مطرح در آیه ۵ سوره توبه عام است. از دیدگاه تحقیق حاضر، هرچند در ظاهر «المشركين» از الفاظ عموم است، با تأمل در سیاق آیات روشن می‌شود که مقصود از «المشركين» بت‌پرستانی هستند که در سابق عهد خود با پیامبر را نقض کرده‌اند. برای روشن شدن ادعای فوق، توجه اجمالی به سیاق آیه شریفه ضروری است.

خداوند سوره توبه را با اعلام اینکه خداوند و رسولش از مشرکان بیزارند، شروع می‌کند. آنگاه می‌فرماید که این بیزاری ویژه مشرکانی است که به عهد و پیمانی خود با پیامبر صلی الله علیه و آله پایبند نمانده‌اند و در ادامه، با تقسیم مشرکان معاهد به کسانی که به عهد خود پایبند بوده و کسانی که آن را نقض کرده‌اند، نوع تعامل مسلمانان با کفار معاهد را روشن می‌فرماید.

در این راستا، خداوند از مسلمانان می‌خواهد در تعامل با کفاری که به عهد خود پایبند بوده و علیه مسلمانان اقدام نکرده‌اند، آن‌ها نیز به عهد خود باقی بمانند. در این میان، آیه ۵ دستور قتل مشرکان را به مسلمانان می‌دهد. سپس در مقام توجیه این دستور با استفهام انکاری یادآور می‌شود که آن‌ها دیگر چگونه می‌توانند نزد خداوند و رسولش عهد و پیمانی داشته باشند و اگر روزی بر شما مسلط شوند، هیچ‌گونه احترام و ذمه‌ای را نسبت به شما رعایت نخواهند کرد و اگر مشرکان معاهد نیز نقض عهد کنند، با آن‌ها نیز مسامحه نکنید و آن‌ها را نیز بکشید. در نهایت با یادآوری اعتدای آن‌ها با شروع به قتال، منطق مهم احکام فوق را بیان می‌کند. شایان یادآوری است دلیل اینکه نویسنده در صدد تبیین سیاق آیه محل بحث بوده، به سیاق سایر آیاتی که درباره مشرکان است، نمی‌پردازد، آن است که در سایر آیات، اشاره‌ای به قتل مشرکان نشده است.

با تأمل در سیاق آیه فوق روشن می‌شود که دستور قتل مشرکان، به همان مشرکانی اختصاص دارد که به عهدشان پایبند نمانده و علیه مسلمانان اقدام کرده‌اند (ابن عربی، بی‌تا: ۹۰۰/۲؛ زمخشری، ۱۴۱۴: ۲۴۷/۲؛ سبحانی تبریزی، بی‌تا: ۴۳۷/۷؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۳۱۴/۱) و اگر در ظهور آیه شریفه در اختصاص فوق تردید شود، دست کم می‌توان

گفت که به خاطر اشتمال آیه بر قرینه دارای صلاحیت، اراده عموم از مشرکین به هیچ وجه قابل احراز نیست. در نتیجه آیه شریفه از این جهت مجمل بوده و نمی‌توان به استناد آن فتوا بر عدم احترام کافر بی طرف داد.

بلکه آیه‌الله خامنه‌ای دلالت کلی آیه شریفه بر این نکته را نیز قبول نکرده و معتقد است که آیه شریفه متضمن انشای حکم کلی بر موضوع کلی نیست. به عبارت دیگر، آیه شریفه با نظر به واقعه‌ای خاص و موضوعی ویژه، حکم به هدر جان اشخاص مشخصی داده و این دستور نسبت به تمامی افراد و در تمامی زمان‌ها قابل تطبیق نیست. در ذیل به شواهد دیدگاه ایشان اشاره می‌شود.

بنا بر دو آیه ۷ و ۸ این سوره، مسلمانان از بستن عقد با مشرکانی که در ظاهر به آن‌ها اظهار محبت و دوستی کرده ولی در قلب خود نسبت به آن‌ها کینه‌دارند، نهی شده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۷: ۳۹/۲؛ حسینی حائری، ۱۴۲۵: ۲۳۹). از طرف دیگر، در بسیاری از پیمان‌هایی که مسلمانان با مشرکان و کفار منعقد می‌کنند، این دستور رعایت نمی‌شود؛ فقها نیز در کتاب جهاد و در فروع مربوط به صلح، چنین شرطی را مطرح نکرده و ادله مشروعیت آن را از این جهت مطلق دانسته‌اند. با تأمل در دو مقدمه فوق روشن می‌شود که در ارتکاز فقها و عموم متشرعه، این آیات از قبیل قضایای خارجیه بوده و متضمن انشای حکم کلی درباره نفوس کفار نیستند. در نتیجه نمی‌توان از این آیات به صورت کلی هدر جان کفار را برداشت کرد (حسینی خامنه‌ای، ۱۴۱۸: ۲۷). ایشان همچنین تأکید دارد که با تأمل در سیاق آیات فوق به خوبی روشن می‌شود که این آیات از قبیل قضایای خارجیه بوده یا حداقل ظهوری در خطاب حقیقه ندارند.

شاهد دیگر بر اینکه آیات فوق در مقام بیان تشریحات محض الهی نبوده و به نوعی از احکام حکومتی و سیاسی اسلام است که تشخیص آن به عهده حاکم شرعی است، فراز ابتدایی آیه نخست این سوره است. این فراز متضمن انشای حکم برائت از مشرکان و ضرورت برخورد قاطع با آن‌هاست. نظر به اینکه این حکم هم به خداوند و هم به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده است، روشن می‌شود که دستورات مذکور در این آیات از قبیل تشریحات محض الهی نیست؛ زیرا روش قرآن در بیان تشریحات محض به شهادت آیه «وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» (کهف/ ۲۶)، نسبت آن فقط به خداوند است.

بنابراین روشن می‌شود که دستورات مطرح در این آیات، از قبیل تشریح محض نبوده و به نوعی از احکام ولایی و سیاسی اسلام است (طباطبایی، بی‌تا: ۱۴۷/۹).

دستورات ولایی و حکومتی در اکثر موارد، تابع ملاکات خاص خود بوده و با در نظر گرفتن شرایط ویژه و نسبت به واقعه‌ای خاص انشا شده‌اند. بر این اساس، ادعای تعمیم آن به مواردی که حاکم اسلامی درک روشنی از تحقق همان ملاکات در عصر خود نداشته، بلکه عدم تحقیقشان را روشن می‌داند، صحیح نبوده و با استناد به اینکه رئیس امت و حاکم اصلی این حکم را انشا کرده است، نمی‌توان آن را ابدی دانست. نتیجه اینکه آیه شریفه از قبیل قضایای خارجیه بوده، نمی‌توان به استناد آن تمامی کفار را مهدورالدم دانست. علاوه بر اینکه موضوع در آیه شریفه مخصوص به کفار خاصی بوده و در صورت عدم قبول خارجیه بودن آن نیز نمی‌توان حکم هدر جان تمام کفار را از آن استنباط کرده و حکم مطرح در آن را از قبیل اصل اولی که مرجع در موارد مشکوک است، دانست.

۲. دلایل قرآنی دیدگاه غیر مشهور و بیان ارتباط آن با آیه ۵ سوره توبه

در قبال دو آیه ۱۱۹ سوره بقره و آیه ۵ سوره توبه، دو آیه مهم دیگر (نساء / ۹۰؛ ممتحنه / ۸) نیز در قرآن کریم وارد شده است که برای روشن شدن دیدگاه کلی قرآن کریم در ارتباط با احترام کفار بی‌طرف، بررسی این آیات و تبیین رابطه آن‌ها با یکدیگر ضروری می‌نماید. در این راستا ابتدا دیدگاه‌های مختلف درباره آن‌ها ارائه شده، سپس محتوای هر یک از این آیات بررسی و در نهایت نسبت این آیات با یکدیگر تبیین می‌شود.

۱-۲. دلیل اول: آیه ۹۰ سوره نساء و ارتباط آن با آیه ۵ سوره توبه

آیه ﴿فَإِنْ عَصَوْكُمْ فَامْتَدِدُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾ (نساء / ۹۰) که یکی از دلایل مطرح دیدگاه غیر مشهور است، به باور بسیاری با نفی سبیل نسبت به کفاری که از مسلمانان کناره‌گیری کرده و با آن‌ها پیکار نمی‌کنند، هر گونه تعرض به آن‌ها را ممنوع اعلام می‌کند. در مقابل همان طور که گذشت، از دیدگاه مشهور فقها، آیه ۵ سوره توبه با سلب احترام جان کفار، آن‌ها را مهدورالدم اعلام کرده، در نتیجه

محدوری در تعرض به آن‌ها نمی‌بیند.

در تبیین رابطه این دو آیه، در مجموع سه نظریه مهم مطرح است. برخی مانند شیخ طوسی با منسوخ دانستن آیه اعتزال، دستور نهایی اسلام درباره تعامل با مشرکان را حکم مطرح در آیه ۵ سوره توبه می‌دانند. برخی دیگر مانند مرحوم منتظری آیه اعتزال را مخصص یا مقید آیه محل بحث می‌دانند. در نهایت آیه الله خوبی با برداشت خاصی از آیه اعتزال، تأکید بر عدم ارتباط دو آیه فوق داشته و معتقد است که آیه اعتزال نه ناسخ آیه ۵ سوره توبه است و نه مخصص و مقید آن. در ذیل، سه دیدگاه فوق به همراه مطرح‌ترین دلایل صاحبان دیدگاه‌ها ارائه و بررسی می‌شود.

۱-۱-۲. دیدگاه اول: ناسخ بودن آیه مورد بحث نسبت به آیه اعتزال

علی بن ابراهیم قمی به سند معتبر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان با تأکید بر اینکه سیره رسول الله صلی الله علیه و آله قبل از سوره براءت، عمل به آیه اعتزال بود و علیه مشرکان بی طرف اقدامی نمی‌کرد، فرمود:

با نزول سوره براءت، آیه اعتزال نسخ شد و پیامبر صلی الله علیه و آله امر به قتال مشرکان حتی در فرض اعتزال آنان کرد (۱۴۰۴: ۲۸۱/۱).

همچنان که از ابن عباس نیز دیدگاه نسخ نقل شده است (سیوطی، ۱۴۰۴: ۱۹۱/۲). علامه طباطبایی بعد از نقل این دیدگاه، نقدی درباره آن مطرح نمی‌کند (بی‌تا: ۳۸/۵). همچنان که طبرسی قول به نسخ را از حسن و عکرمه نقل کرده و توضیحی در قبول یا عدم قبول آن نمی‌دهد (۱۳۷۲: ۱۳۶/۳). شیخ طوسی نیز با قسم به جان خود معتقد است که در این دیدگاه اختلافی نیست (بی‌تا: ۲۸۶/۳). ابن عطیه اندلسی (۱۴۲۲: ۹۱/۲) و آیه الله جوادی آملی (بی‌تا: ۱۲۲/۲۰) نیز بر این دیدگاه تأکید دارند.

۲-۱-۲. دیدگاه دوم: مخصص یا مقید بودن آیه اعتزال نسبت به آیه مورد بحث

این دیدگاه از منتظری (منتظری نجف‌آبادی، ۱۴۲۹: ۶۵)، شهید مطهری (بی‌تا: ۲۳۵/۲۰ و ۲۳۸) و عمید زنجانی (۱۴۲۱: ۳۰/۳) قابل استفاده است. بر این اساس، اصل اولی در حقوق بین‌الملل، اصل بی طرفی بوده (همان: ۲۹۸) و می‌توان با استناد به آن، منطقه‌ای بنام دارالحیاد در جغرافیای جهان اسلام تصویر کرد. همچنان که آیه الله مکارم شیرازی به

استناد همین آیه، تقسیم متعارف کفار به ذمی، معاهد و حربی را صحیح ندانسته و معتقد به احترام قسم چهارمی از کفار به نام کافر حیادی است (۱۴۲۷: ۳۱۳/۱). لازم به ذکر است که طبق این برداشت، عمل به آیات جهاد ابتدایی در عصر غیبت جایز نبوده و تنها اصل اسلام در روابط بین الملل در عصر حاضر، اصل بی طرفی است (عمید زنجانی، ۱۴۲۱: ۳۰/۳).

۳-۱-۲. دیدگاه سوم: عدم ارتباط آیه مورد بحث با آیه اعتزال

آیه الله خوبی معتقد است که آیه اعتزال به قرینه سیاق، درباره پذیرش دوباره اسلام مرتد ملی نازل شده است؛ در نتیجه با آیه ۵ سوره توبه هیچ تعارضی ندارد؛ زیرا روشن است که دستور کشتن مشرک، متوقف بر تحقق عنوان شرک بوده و با پذیرش دوباره اسلام مرتد ملی، این عنوان از او حقیقتاً منتفی می شود.

ایشان در مقام توضیح سیاق آیه اعتزال معتقد است که خداوند در دو آیه قبل با بیان اینکه عده ای از منافقان کافر شده اند و آرزوی کافر شدن شما را دارند، یادآور می شود که آن ها به خاطر اعمالشان توفیق هدایت را از دست داده و دوباره به کفر رجوع کرده اند. لذا مسلمانان نباید در نوع تعامل با آن ها مردد باشند؛ زیرا حکم شرعی آن ها جواز قتل و مهدورالدم بودنشان است. در ادامه، با عبارت «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ» دو گروه از این حکم استثنا شده اند. آیه الله خوبی استثنای اول را ناظر به پناهندگی مرتدان به کفاری می داند که بین آن ها و مسلمانان معاهده وجود دارد.

ایشان درباره استثنای دوم که با فراز «وَأَقْبُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ» به آن اشاره شده، معتقد است که مقصود از آن به شهادت آیه «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» قبول دوباره اسلام مرتدان است (موسوی خوبی، ۱۳۹۴: ۳۵۹). همچنان که شیخ طوسی این برداشت را به اکثر مفسران مانند بلخی، جبائی و طبری نیز نسبت می دهد (بی تا: ۲۸۷/۳).

آیه الله خوبی بعد از این بیان، اضافه می کند که بر اساس توضیح فوق، ادعای نسخ آیه اعتزال به سبب آیه ۵ سوره توبه، ادعایی بی معناست؛ چرا که دستور مطرح در آیه ۵ سوره توبه مشروط به بقای موضوعش که عنوان «مشرک» است بوده و در صورت اسلام آوردن مرتد ملی و قبول آن، این عنوان از او یقیناً منتفی است. همچنان که آیه

اعتزال، درباره نحوه تعامل مسلمانان با کافر اصلی نبوده تا اصل بی طرفی یکی از اصول بین الملل اسلام به حساب آید.

۲-۱-۴. بررسی سه نظریه فوق

از دیدگاه تحقیق حاضر، نظر مشهور در تعیین موضوع آیه اعتزال بر مختار آیه الله خوبی ترجیح روشنی دارد؛ زیرا در ابتدای این آیات، خداوند با تصریح به منافق بودن کسانی که مسلمانان درباره نحوه تعامل با آنها اختلاف دارند، با تهدید به قتل، خواستار هجرت آنان می شود.

همچنان که موضوع این خطاب اگر کافر مرتد باشد، دستور هجرت به مدینه چندان روشن نبوده و باید به معنای هجرت واقعی که به معنای اسلام آوردن است، باشد و با پذیرش این نکته، مقصود از استثنای دوم که در فراز «وَأَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ» به آن اشاره شده است، نمی تواند قبول اسلام دوباره مرتد باشد. لذا از دیدگاه مشهور مفسران، «إِلْقَاءُ السَّلْمِ» کنایه از «بی طرفی» است (طباطبایی، بی تا: ۳۱/۵؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۱/۳۱۴) یا به معنای قرارداد صلح با مسلمانان است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳/۱۳۶؛ حسینی آلوسی، ۱۴۱۵: ۳/۱۰۷).

بر این اساس، خداوند در این آیات از منافقان می خواهد که با هجرت به مدینه، فعالیت های خود علیه مسلمانان را ادامه ندهند. در این راستا با تهدید به قتل، بر دستور فوق تأکید کرده و سپس دو استثنا بر این حکم مطرح می کند. یکی از این دو استثنا پناهندگی سیاسی بوده و دیگری «إِلْقَاءُ السَّلْمِ»، و با توضیحی که گذشت، فراز «إِلْقَاءُ السَّلْمِ» بر خلاف دیدگاه آیه الله خوبی ارتباطی با قبول دوباره اسلام مرتد ملی نداشته، معنای صحیح آن، پیشنهاد صلح و یا ترک اقدامات خصمانه علیه مسلمانان است.

همچنان که مهدورالدم بودن منافقانی که به نوعی سعی در ارتداد مسلمانان دارند، با توجه به نظایر این حکم، هیچ گونه استبعاد ندارد؛ برای نمونه خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» (توبه / ۷۳) یا در سوره احزاب، برخی منافقان مدینه را که متعرض زنان می شدند، تهدید به قتل می کند (ر.ک: احزاب / ۶۰-۶۲). آیه الله شبیری زنجانی با قبول اینکه آیه ۶۱ به صراحت مجازات این منافقان را کشتن می داند، این دیدگاه را به طبرسی و ابوالفتوح رازی نسبت می دهد (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹: ۲/۴۶۷).

بنابراین اگر خداوند در برخی موارد با توصیه به گذشت، از پیامبر ﷺ می‌خواهد که آن‌ها را موعظه کند، باید تنوع دستورات را با توجه به «اختلاف درجات نفاق، دوران ضعف و قدرت حکومت اسلامی و منافقان مکه و مدینه» (جوادی آملی، بی‌تا: ۹۸/۲۰) توجیه کرد.

با روشن شدن اختصاص آیهٔ اعتزال به منافقان مکه می‌توان نتیجه گرفت که دیدگاه دوم نیز در توضیح ارتباط این دو آیه صحیح نیست؛ زیرا آیهٔ اعتزال ارتباطی به کافر اصلی بی‌طرف ندارد. در نتیجه مدعای دیدگاه سوم مبنی بر عدم ارتباط دو آیه مذکور صحیح است، ولی در مقام استدلال باید به این نکته توجه کرد که این آیات مربوط به نوع تعامل با منافقان بوده و تسری آن به مطلق کافر صحیح نیست. آیهٔ الله جوادی آملی با اذعان به اینکه آیات فوق دربارهٔ منافقان مکه است، بدون تبیین خاصی در صدد تعمیم آن به تمامی کفار است، از این رو دربارهٔ کافر بی‌طرف که بر اساس آیهٔ اعتزال محترم است، تأکید بر نسخ آن به سبب آیهٔ ۵ سورهٔ توبه دارد. ولی از دیدگاه این تحقیق، نه آیهٔ ۵ سورهٔ توبه شامل کافر بی‌طرف می‌شود و نه آیهٔ اعتزال احترامی برای او ایجاد می‌کند. بنابراین تا به حال نه دلیلی بر عدم احترام کافر بی‌طرف وجود دارد و نه دلیلی بر احترام او.

لازم به ذکر است که بر اساس ادلهٔ حجیت خبر واحد، نسخ کتاب و هر حکم قطعی دیگری با خبر واحد ممکن نبوده، در نتیجه به استناد روایت ابوالصباح کنانی نیز نمی‌توان ادعای نسخ آیهٔ اعتزال را ثابت کرد. علاوه بر اینکه اعتبار نسخهٔ حاضر تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم نیز خالی از اشکال نیست (سیستانی، ۱۴۳۳: ۵۴۳). همچنان که در این روایت نیز دو تصحیف واضح وجود دارد که اطمینان به نسخهٔ حاضر را کاملاً منتفی می‌کند.

مورد اول سال برگشت از غزوهٔ تبوک است که در متن فعلی، سال هفتم معرفی شده است؛ در حالی که سال نهم هجری صحیح است. مورد دوم در ارتباط با مشرکانی است که خداوند در این سوره پیمان آن‌ها را محترم می‌شمارد. در نسخهٔ فعلی تفسیر علی بن ابراهیم، این گروه اشخاصی مانند سهیل بن عمرو و صفوان بن امیه دانسته شده‌اند که در روز فتح مکه با پیامبر ﷺ پیمان بسته‌اند (مؤمن قمی، ۱۴۲۵: ۵۲۹/۱). این

مطلب نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا به گواهی تاریخ، قریش پیمان خود را پیش از فتح مکه که در سال هشتم هجرت واقع شده، شکست و پیامبر نیز نقض پیمان آن‌ها را با فتح مکه اعلام نمود.

جصاص نیز با تأکید بر اینکه اهل مکه در سال فتح مکه اسلام آوردند، معتقد است که مقصود از ﴿إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ نمی‌تواند اهل مکه باشد. از دیدگاه او دو قبیله بنوملج و بنوالدئل که منازلشان خارج مکه ولی نزدیک به آن بوده، مصداق فرار مذکور هستند (۱۴۰۵: ۱/۳۶۱). علاوه بر اینکه رؤسای مکه و قریش از جمله سهیل بن عمرو (ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۲/۵۸۵) در ماجرای فتح مکه اسلام آورده و مشرک به حساب نمی‌آمدند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱: ۵/۵۴۲؛ سبحانی تبریزی، ۱۳۸۰: ۶۶).

۲-۲. دلیل دوم: آیه ۸ سوره ممتحنه و نسبت آن با آیه ۵ سوره توبه

آیات ابتدایی سوره ممتحنه درباره نحوه تعامل مسلمانان با کافر اصلی بوده و در این باره اختلافی دیده نمی‌شود. خداوند در آیات آغازین با بیان اینکه کفار دشمن خداوند و رسولش هستند از مؤمنان می‌خواهد که با آن‌ها رابطه دوستی نداشته باشند؛ زیرا کفار در صورت تسلط بر مسلمانان، رفتاری ناشایست با آن‌ها خواهند داشت. خداوند در ادامه با مطرح کردن حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام به عنوان الگوی مناسب در نحوه تعامل با کفار، خواستار دشمنی مسلمانان با دشمنان خداوند و رسولش می‌شود.

دستور فوق که مضامین آیات ۱ تا ۷ است، در آیات ۸ و ۹ با تفصیل بیشتری پیگیری می‌شود. خداوند در آیه شریفه ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ﴾ (ممتحنه / ۸) می‌فرماید که دستور فوق درباره کفاری که با مسلمانان پیکار نداشته و آن‌ها را از شهر و دیار خود اخراج نکردند، جاری نیست و مسلمانان می‌توانند به آن‌ها نیکی کرده و عدالت را درباره آنان رعایت کنند. در آیه ۹ نیز خداوند با صراحت اعلام می‌کند که دستورات آیات آغازین، درباره کفاری است که با مسلمانان پیکار کرده و آن‌ها را از شهرشان اخراج کردند.

نتیجه اینکه کافر در صورت بی‌طرفی محترم بوده و کسی حق تعرض به او را ندارد. ولی مشهور فقها که معتقد به احترام کافر بی‌طرف نیستند با استناد به آیه ۵ سوره توبه

معتقدند که این آیه نسخ شده است یا به کافر معاهد و ذمی اختصاص دارد. در ادامه پس از نقل دیدگاه‌های مختلف درباره کیفیت ارتباط دو آیه مذکور، این نتیجه به دست می‌آید که بر اساس دیدگاه صحیح، آیه شریفه دلیل بر احترام کافر بی طرف است.

۱-۲-۲. دیدگاه اول: عدم شمول آیه احسان نسبت به کافر بی طرف

علامه طباطبایی معتقد است که موضوع آیه احسان به کفار معاهد و ذمی اختصاص دارد و نسبت به کافر بی طرف ساکت است. لذا از نظر ایشان، آیه احسان با آیه ۵ سوره توبه که مختص به کافر محارب است، تعارض ندارد (طباطبایی، بی تا: ۱۹/۲۳۴). در نتیجه التزام به نسخ فوق (آیه احسان) ضرورتی ندارد.

مرحوم منتظری با نقل کلام علامه طباطبایی سخن او را نپذیرفته، معتقد است که اگر مقصود او از مشرک حربی معنای اصطلاحی آن باشد، در این صورت آیه ۵ سوره توبه شامل کافر بی طرف هم خواهد شد و با نظر به اینکه آیه احسان مطلق بوده و اختصاص آن به معاهد و ذمی با توجه به سیاق آیات شریفه صحیح نیست، نتیجه می‌گیرد که تعارض مطرح بین دو آیه با این بیان قابل حل نبوده و برای حل آن باید راه حل دیگری اندیشید (منتظری نجف‌آبادی، ۱۴۲۹: ۶۵).

۲-۲-۲. دیدگاه دوم: عدم شمول آیه ۵ سوره توبه نسبت به کافر بی طرف

در مقابل، برخی معتقدند که آیه شریفه شامل کفار بی طرف نیز هست (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۲۴). آیه الله مکارم شیرازی با تأکید بر شمول آیه فوق نسبت به کافر بی طرف، برای رفع ناهماهنگی بین دو آیه اشاره شده، بر خلاف علامه طباطبایی معتقد به ضیق دامنه آیه ۵ سوره توبه شده و آن را شامل کفار بی طرف نمی‌داند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳۲/۲۴). در نتیجه ایشان کافر بی طرف را قسم چهارم از کفار دانسته و بر احترام وی تأکید دارد (همو، ۱۴۲۷: ۱/۳۱۴).

از دیدگاه تحقیق حاضر، شمول آیه احسان نسبت به کافر بی طرف با توجه به سیاق آیه شریفه که در آن سخنی از کافر معاهد و ذمی به میان نیامده است، انکارشدنی نیست. بنابراین ادعای اختصاص آیه شریفه به کافر معاهد و ذمی، خلاف ظاهر آن است. در این چارچوب اگر شمول آیه ۵ سوره توبه نسبت به کافر بی طرف پذیرفته

شود، تعارض به نحو عموم و خصوص من وجه، در محل اجتماع مستقر بوده و در نتیجه، نه دیدگاه علامه طباطبایی صحیح خواهد بود و نه دیدگاه آیه‌الله مکارم شیرازی. در این صورت، تنها راه ممکن برای حل این ناهماهنگی، التزام به نسخ آیه احسان است که بین مفسران طرفدارانی نیز دارد (طوسی، بی‌تا: ۵۸۲/۹).

۲-۳. دیدگاه سوم: تغایر موضوعی دو آیه مذکور

از دیدگاه تحقیق حاضر، با مراجعه به سیاق آیات احسان، ادعای اختصاص آن به مشرکان بی‌طرف بعید به نظر نمی‌رسد؛ زیرا به طوری که در تقریب استدلال گذشت، آیه شریفه با صراحت موضوع عدم نهی احسان و عدالت را کسانی می‌داند که با مسلمانان پیکار نکرده و آن‌ها از شهرشان اخراج نکرده‌اند. بر اساس فهم عرفی از این بیان، عنوان «بی‌طرف» در عرض سایر عناوین موضوعیت داشته، در نتیجه تعدی از آن به سایر عناوین مانند اهل ذمه و کفار معاهد، صحیح به نظر نمی‌رسد (عمید زنجانی، ۱۴۲۱: ۲۱۹/۳). بلکه می‌توان گفت که تقیید دو عنوان «الَّذِينَ لَمْ يقاتلُواكُم فِي الدِّينِ» و «لَمْ يُخْرِجُواكُم مِّن دِيَارِكُمْ» به کافر معاهد و ذمی، به لحاظ برداشت عرفی، در حقیقت الغای دو عنوان فوق به حساب می‌آید.

علاوه بر اینکه سوره ممتحنه به حسب ترتیب نزول، سوره نود و یکم قرآن بوده و بر سوره فتح که سوره صد و دوازدهم قرآن است و در سال ۶ هجری و در مسیر برگشت از حدیبیه نازل شده است، مقدم است (معرفت، ۱۴۱۵: ۱۳۷/۱). لذا با استناد به اینکه اولین پیمان صلح و عدم تعرض بین مسلمانان و مشرکان مکه در سال ۶ هجری و در ضمن صلح حدیبیه منعقد شده است، می‌توان نتیجه گرفت که در زمان نزول سوره ممتحنه، عهد و پیمانی بین مسلمانان و مشرکان مکه وجود نداشته و به اصطلاح حالت جنگی بین آنان برقرار بوده است. همچنین با تأمل در مورد سوره مذکور که مشرکان مکه هستند نیز روشن می‌شود که این سوره نمی‌تواند متضمن حکم اختصاصی اهل کتاب مبنی بر قبول جزیه از آنان باشد. علاوه بر اینکه دستور قبول جزیه در سوره توبه و در سال نهم هجری نازل شده است.

بنابراین روشن می‌شود که آیه فوق یا مختص به کافر بی‌طرف بوده یا حداقل

به صورت قطعی شامل او نیز می‌شود. بر این اساس با فرض پذیرش اختصاص آیه شریفه به کافر بی طرف، آیه مذکور تمامی ادله‌ای را که به صورت کلی خواستار قتل مشرکان و کفار هستند، مقیّد به کافر بی طرف می‌کند و در صورتی که اختصاص آیه مذکور به کافر بی طرف پذیرفته نشود، با دلیل منفصل نیز نمی‌توان اطلاق آیه مذکور را به غیر کافر بی طرف اختصاص داد؛ زیرا همان طور که گذشت، آیه شریفه به صورت قطعی شامل کافر بی طرفی که معاهد و ذمی نیست، بوده و در نتیجه به خاطر قاعده تقدیم نص بر ظاهر باید در عموم دلیل مخالف تصرف کرد.

افزون بر اینکه بر اساس آنچه گذشت، آیه ۵ سوره توبه شامل کافر بی طرف نبوده و فقط خواستار کشتن مشرکانی است که نقض عهد کرده و علیه مسلمانان فعالیت خصمانه انجام داده‌اند. بلکه از دیدگاه این تحقیق، آیات ابتدایی سوره توبه از قبیل قضایای خارجیّه بوده و نمی‌تواند حکمی را که ظاهر در حقیقه است، تخصیص دهد یا نسخ کند.

نتیجه گیری

اسلام به عنوان دینی که در تمامی برنامه‌های راهگشای خود، از فطرت سلیم انسانی تخطی نکرده است، در تعامل با کفار نیز از اصول انسانی و فطری که خود داعیه‌دار آن است عدول نکرده است. بر این اساس و با بررسی آیات قرآن روشن می‌شود که هیچ‌یک از دو آیه ۱۱۹ سوره بقره و ۵ سوره توبه، کشتن کفار بی طرف را مجاز نمی‌داند. بلکه در آیه ۸ سوره ممتحنه با دستور صریح، خواستار رعایت اصول انسانی درباره آن‌ها شده و این دستور را نمونه‌ای از قسط دانسته است. البته آیه ۹۰ سوره نساء درباره احکام تعامل با منافقان بوده و ارتباطی به موضوع زنگی مسالمت‌آمیز با کافر اصلی و در نتیجه دلالتی بر احترام کافر بی طرف ندارد.

کتاب شناسی

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، رساله فی الوقف، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.
۲. آل عصفور بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ ق.
۳. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن محمد، اسد الغابة فی معرفة الصحابه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۴. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مشابه القرآن و مختلفه، قم، بیدار، ۱۳۶۹ ش.
۵. ابن عربی، محمد بن عبدالله، احکام القرآن، بی جا، بی تا.
۶. ابن عطیه اندلسی، ابومحمد عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
۷. ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
۸. بحرانی، محمد سند، سند العروة الوثقی - کتاب الطهارة، قم، صفی، ۱۴۱۵ ق.
۹. جصاص، ابوبکر احمد بن علی رازی، احکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، قم، اسراء، بی تا.
۱۱. همو، مفاتیح الحیة، قم، اسراء، ۱۳۹۱ ش.
۱۲. حسینی آلوسی، شهاب الدین محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۱۳. حسینی حائری، سید کاظم، المرجعیة و القیاده، قم، دار التفسیر، ۱۴۲۵ ق.
۱۴. حسینی حلبی، سید حمزه بن علی بن زهره، غنیه النزوع الی علمی الاصول و الفروع، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۷ ق.
۱۵. حسینی خامنه‌ای، سیدعلی بن جواد، قرارداد ترک مخاصمه و آتش بس، قم، مؤسسه دائرة المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۸ ق.
۱۶. حسینی شیرازی، سیدمحمد، من فقه الزهراء (ع)، قم، رشید، ۱۴۲۸ ق.
۱۷. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، التفسیر الکبیر: مفاتیح الغیب، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۱ ق.
۱۸. زمخشری، جارالله محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۱۹. سبحانی تبریزی، جعفر، درس‌رزمین تبوک، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
۲۰. همو، مفاهیم القرآن، قم، انتشارات امام صادق (ع)، بی تا.
۲۱. سیستانی، سیدمحمدرضا، وسائل الانجاب الصناعیة: دراسة فقهیه، بیروت، دار المورخ العربی، ۱۴۳۳ ق.
۲۲. سیوری حلی، جمال الدین مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، قم، بی نا، بی تا.
۲۳. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۲۴. شبیری زنجانی، سیدموسی، کتاب نکاح، قم، رأی پرداز، ۱۴۱۹ ق.
۲۵. صدر، سیدمحمدباقر، بحوث فی شرح العروة الوثقی، قم، مجمع الشهد آیه الله الصدر العلمی، ۱۴۰۸ ق.
۲۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا.
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۲۸. همو، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.

٢٩. طنطاوی، محمد سید، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، قاهره، دار النهضة، ١٩٩٧ م.
٣٠. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
٣١. همو، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت، دار الکتب العربیه، ١٤٠٠ ق.
٣٢. همو، کتاب الخلاف، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤٠٧ ق.
٣٣. طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، اسلام، ١٣٧٨ ش.
٣٤. عاملی جبعی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، قم، داوری، ١٤١٠ ق.
٣٥. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسة آل البيت علیه السلام، بی تا.
٣٦. همو، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٣ ق.
٣٧. همو، منتهی المطالب فی تحقیق المذهب، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ١٤١٢ ق.
٣٨. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، تهران، امیرکبیر، ١٤٢١ ق.
٣٩. فخرالمحققین حلی، محمد بن حسن بن یوسف، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، قم، اسماعیلیان، ١٣٨٧ ق.
٤٠. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دار الکتب، ١٤٠٤ ق.
٤١. قمی، میرزا ابوالقاسم بن محمدحسن، رسائل المیرزا القمی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ١٤٢٧ ق.
٤٢. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ١٤٠٧ ق.
٤٣. کیدری، قطب الدین محمد بن حسین بیهقی نیشابوری، اصباح الشیعة بمصباح الشریعه، قم، مؤسسة امام صادق علیه السلام، ١٤١٦ ق.
٤٤. محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن هذلی، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم، اسماعیلیان، ١٤١٥ ق.
٤٥. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، صدرا، بی تا.
٤٦. معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القرآن، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٥ ق.
٤٧. مکارم شیرازی، ناصر، الامثل فی تفسیر القرآن المنزل، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ١٤٢١ ق.
٤٨. همو، الفتاوی الجدیده، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ١٤٢٧ ق.
٤٩. همو، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ١٣٧٤ ش.
٥٠. منتظری، حسینعلی، حکومت دینی و حقوق انسان، قم، ارغوان دانش، ١٤٢٩ ق.
٥١. همو، رساله استفتانات، قم، بی تا، بی تا.
٥٢. مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهية الاسلامیه، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤٢٥ ق.
٥٣. موسوی اردبیلی، سیدعبدالکریم، فقه الحدود و التعزیرات، قم، مؤسسة النشر لجامعة المفید، ١٤٢٧ ق.
٥٤. موسوی خوئی، سیدابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، قم، المطبعة العلمیه، ١٣٩٤ ش.
٥٥. همو، صراط النجاة، قم، مکتب نشر المنتخب، ١٤١٦ ق.
٥٦. موسوی سبزواری، سیدعبدالاعلی، مواهب الرحمان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة اهل البيت علیه السلام، ١٤٠٩ ق.
٥٧. موسوی گلپایگانی، سیدمحمدرضا، نتائج الافکار فی نجاسة الکفار، قم، دار القرآن الکریم، ١٤١٣ ق.
٥٨. نجفی، محمدحسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
٥٩. واحدی نیشابوری، ابوالحسن علی بن احمد، اسباب النزول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤١١ ق.

تَرْجَمُ حِكْمَهُمَا

موجز المقالات

سيادة الإرادة الظاهرية في نطاق الخطأ في الأعمال القانونية

- مرتضى كشاورزى ولدانى (طالب دكتوراه في فرع الفقه بجامعة فردوسى بمشهد)
- حسين ناصرى مقدّم (أستاذ مشارك بجامعة فردوسى بمشهد)
- حسين صابرى (أستاذ بجامعة فردوسى بمشهد)

إحدى المسائل التي ما زالت استأثرت باهتمام الفقهاء والقانونيين هي سيادة الإرادة الباطنية أو الظاهرية، ودور كل واحدة منهما في الأعمال القانونية. وأهم أدلة مؤيدي نظرية الإرادة الباطنية هو القاعدة الفقهية المعروفة بـ«تبعية العقد للقصد»؛ إيضاحه أنه كلما خالف العقد القصد، فالعقد محكوم عليه بالبطلان. وفي الجانب الآخر فئة تؤيد نظرية الإرادة الظاهرية، وركّزوا أكثر اهتمامهم على الظاهر من المتعاملين بالإيجاب والقبول، ولم يقيموا للقصد الباطني وزناً قط. بعبارة أخرى لا يهتمون بمجرد كاشفية الألفاظ ودلالاتها، ويرون لها سببية. والمعروف في علم القانون، أنّ نظرية سيادة الإرادة الظاهرية تُنسب إلى القانون الألماني؛ بيد أنه يمكن أن نجد آثار هذه النظرية في فقه الإمامية أيضاً. إحدى حالات سيادة الإرادة الظاهرية في الفقه تحدث في نطاق الخطأ، ممّا يعني أنه إذا حصل خطأ في موضوع حقوق

من جانب أحد الطرفين، فالعقد باطل أو غير نافذ من موقف الإرادة الباطنية، لأنّ مقصود المتعاملين لم يقع (ما قُصِدَ لم يقع وما وقع لم يُقصد). لكن يجب العلم بأنّ جميع حالات الخطأ في تنفيذ القانون ليس يبطل العقد نظراً لمبدأ لزوم المعاملات وإتقانها، وعلى أقصى تقدير تضافى على العقد قابلية الفسخ، وحتى أنّها لا أثر لها في بعض الحالات: الأمر الذى يعنى أنّ الإرادة الباطنية فقدت سيادتها وإنّما تجزى ألفاظ المتعاملين فى العقد.

المفردات الأساسية: الإرادة، الإرادة الظاهرية، الإرادة الباطنية، الخطأ، البطلان، الفسخ.

الآلية الفقهية - القانونية للصيانة الدائمة لحقوق المتعلقة بشخصية الإنسان

□ فاطمة قدرتى

□ أستاذة مساعدة بجامعة ياسوج

الحقوق المتعلقة بشخصية الإنسان اليوم تتمتع بآفاق ونطاقات واسعة متنوعة، كما أنّ طرق انتهاكها وخرقها والإخلال فيها يتعدّد إحصائياً. ففى هذه الظروف وفى حالة وفاة الشخص أو عجزه عن صيانة حقوقه، تبدو من الضرورى دراسة صلاحيات الشخص الثالث أو الورثة باعتبارهم أولياء فى الحماية عن الحقوق المتعلقة بالشخصية. تناولت هذه الدراسة بمنهج وصفى - تحليلي، وبمراجعة المصادر المطبوعة، دراسة تأثير الوفاة فى صلة الأشخاص بالحقوق المتعلقة بشخصياتهم وبيان مكانة ورتبتهم بشأن هذا النوع من الحقوق، فى نظرية تفصيلية، وخلصت إلى أنّ الحقّ فى بعض الحالات يُضاف إلى الورثة وفى حالات أخرى يُعترف بنقل الحقّ إلى الورثة وتنفيذهم لذلك الحقّ فقط، وفى بعض الحالات سوف تنحصر صلاحيات الورثة واختيارهم فى نطاق رفع الدعوى للحيلولة دون الإخلال من جانب طرف واحد وإلزام الطرف الآخر بالاحترام.

المفردات الأساسية: الحقوق المتعلقة بالشخصية، المتوفى، النيابة.

مكانة شرط المؤامرة فى خيار الشرط من منظور الفقه الشيعي

□ أبو الفضل عليشاهي قلعة جوقى (أستاذ مشارك بجامعة ياسوج)

□ عليرضا ملاشاهي (طالب دكتوراه فى فرع الفقه ومبادئ القانون الإسلامى بجامعة ياسوج)

يتفرد خيار الشرط بميزة خاصة بين الخيارات، إذ إنه يُعدّ نتيجة إرادة طرفي العقد. يستطيع طرفا العقد في خيار الشرط، أن يشترطاً بأن الطرف ذا الخيار بعد استشارة شخص ثالث يعمل برأيه فيما يخص تنفيذ العقد أو رده، ويُصطلح على هذا الشرط بشرط المؤامرة أو الاستشارة أو الاستيمار. وفيما يتعلّق بشرط المؤامرة، هناك سؤالان: لماذا يؤدّي اشتراط المؤامرة إلى سلب حق التنفيذ أو ردّ العقد من جانب المؤامر قبل الاستشارة؟ ما العمل إذا عمل المؤامر خلاف رأى الشخص الثالث؟ وخلصت هذه الدراسة في الردّ على السؤال الأول إلى أنّه لا يحقّ للمؤامر قبل الاستيمار، أن ينفذ العقد أو يردّه، ولا يترتب على تنفيذ الخيار أى أثر؛ لأنّ الخيار لا يُفترض مستقلاً عن شرط المؤامرة. وفي الإجابة على السؤال الثاني، يمكن القول بهذا الموقف حالتان؛ الأولى: حينما يستشير المؤامر مستشاره ويوصيه المستشار بتنفيذ العقد، ففي هذه الحالة يثبت وجوب تنفيذ العقد على المؤامر، ووجوب التنفيذ هذا إمّا لأنّ شرط خيار الفسخ لم يتحقّق وبالتالي ينتفى الفسخ وإمّا لأنّ تنفيذ العقد، من المقتضيات الطبيعيّة للعقد نفسه. الثانية: أن يأمر المستشار بالفسخ، ففي هذه الحالة يملك المؤامر حقّ الفسخ، وله الخيار في فسخ العقد أو تنفيذه. بعد التعرّف على ماهيّة المؤامرة، سلّطت هذه الدراسة الضوء على آراء الفقهاء وأدلّتهم على المواضيع المذكورة، وتمّ إثبات الآراء المطروحة بمنهج استدلالى.

المفردات الأساسيّة: خيار الشرط، شرط المؤامرة، المستأمر، عدد المستشارين.

خيار التفليس ومقارنته مع شرط حفظ المالكية في القانون الفرنسى

□ غفّار كلهر (طالب دكتوراه في فرع القانون الخاص بالجامعة الحرّة الإسلاميّة بطهران)

□ سيّد عزّة آلّه عراقى (أستاذ بالجامعة الحرّة الإسلاميّة بطهران)

خيار التفليس والمادّة رقم ٣٨٠ من القانون المدنىّ يخولان البائع حقّ استرداد البضاعة عند إفلاس المشتري. كذلك شرط حفظ المالكية في النظام القانونىّ الفرنسىّ حيث يرى حقّ المالكية للبائع حتّى تسديد الثمن كاملاً من قبل المشتري ويعترف بحقّ البائع في استرداد المبيع عند إفلاس المشتري. هذه المقالة دراسة ووصف وتحليل لخيار التفليس وشرط حفظ المالكية على ضوء القوانين المصادق عليها في كلّ من النظام

القانونيّ الإيرانيّ والفرنسيّ، تفيد النتائج بأنّ هذين النظامين القانونيّين على الرغم من الفوارق المتعدّدة بينهما، يلتقيان في قضية إفلاس المشتري، ويحوّل كلاهما حقّ استرداد المبيع للبائع عند إفلاس المشتري.

المفردات الأساسيّة: خيار التفليس، الإفلاس، استرداد المبيع، شرط حفظ المالكية.

إطالة أخرى على دور القبض في وضع الرهن؛ دراسة مقارنة في قانون الإسلام، إيران وفرنسا

□ سعيد حبيبا (أستاذ مشارك بجامعة طهران)

□ هادي شعبانيّ كندسريّ (طالب دكتوراه في فرع القانون الخاصّ بجامعة طهران)

تمثّل هذه المقالة إطالة أخرى على دور القبض في وضع الرهن عسى أن تخرج بصيغة حلّ ناجعة تُقترح على النظام القانونيّ الإيرانيّ عبر دراسة الموضوع في القانون الإسلاميّ والفرنسيّ بمنهج مقارن. والسؤال المطروح في هذا المقال كما يلي: أيلزم احتذاء حذو القدامى فيما يتعلّق بدور القبض حيث يدور الحديث حول لزوم القبض أو عدم لزومه في صحّة القبض أم يجب التفريق والتمييز بين مختلف الأموال والممتلكات نظراً إلى تنوّع الأموال والممتلكات المختلفة وحيثياتها وسماتها. وخلصت الدراسة إلى أنه يجب في القانون الإسلاميّ - كما هو الحال في القانون الفرنسيّ - التمييز بين الأموال المنقولة والعقاريّة (غير المنقولة) كقاعدة: ويجب في صحّة الرهن اشتراط القبض المستمرّ للأموال المنقولة، والتخلّي عن القبض في الأموال العقاريّة (غير المنقولة). لذلك يعرض الباحثان النتيجة المستخلصة على الجهات المعنيّة لأخذها بنظر الاعتبار في التعديلات المستقبلية لتشريع القانون المدنيّ.

المفردات الأساسيّة: القبض، شرط الصحّة وعدم الشرطيّة، الأموال المنقولة والعقاريّة (غير المنقولة)، التسجيل، عدم قابليّة الاستناد.

التبعّض في التقليد؛ إرادة في ثوب الرخصة

□ أردوان أرجنغ (أستاذ مشارك بجامعة آية الله الحائريّ)

□ محسن تسليخ (طالب دكتوراه في فرع الفقه ومبادئ القانون الإسلاميّ بجامعة ياسوج)

سيرة ذوى النهى ودأب أولى الحجى فى قضايا الدين وفروعه كسائر شؤون الحياة، مراجعة ذوى الخبرة والدربة. هذا الرجوع، تمهيد لاتباع المجتهدين، ويسمى بـ«التقليد». والمكلفون عادة يقلّدون مرجعًا واحدًا. هناك ظروف وعوامل شتى فى عصرنا، تتطلّب الرجوع إلى أكثر من مرجع واحد؛ هى كالتالى: تنوّع الموضوعات، تعقيد قضايا الحياة على كافّة الأصعدة والمجالات ممّا بلغ مبلغًا لا يكاد يصدّق، وكذلك عمق هذه القضايا وامتدادها وشموليتها وتعدّد أبعادها ومناحيها، وما تثيره التقنيّات من المسائل باستمرار ولحظة بعد أخرى، فى وجه الإنسان ومستقبله، وتفرّع الفقه والتفقّه إلى فروع واختصاصات. ومن جهة أخرى سترك الفتاوى الغربية عن معرفة المتطلّبات الواقعيّة والأساسيّة، تأثيرات هدامة (ربّما لا يمكن التعويض عنها) فى المكلفين والمجتمع. تناولت الدراسة هذه، وفق حاجات المجتمع والنزعة التخصّصيّة، إمكانيّة التقليد المتزامن لأكثر من مرجع فى أبواب وفروع خاصّة من الفقه (أى التبعّض فى التقليد)، واستعرضت مختلف الآراء، بالنقد والتحليل، لتختار فى خاتمة المطاف فكرة جواز التبعّض فى التقليد أو بالأحرى ضرورتها، اعتمادًا على أدلّة عديدة. فالحكم بالإرادة والقصد (فوق الرخصة)، صيغة حلّ تستند إلى أدلّة قاطعة دامغة من جهة، وإلى ضعف الآراء المنافسة المعارضة ونحوها من جهة أخرى، فإذا كان التبعّض فى التقليد اليوم على مستوى توصية ورخصة، إلّا أنّه فى العاجل القريب (وإن كنّا نراه اليوم)، ضرورة وإرادة.

المفردات الأساسيّة: التبعّض، التقليد، الجواز، اللزوم، الأدلّة، الرخصة، الإرادة.

مفهوم الحقّ فى الإطار الفكرى لـ«لفقه المدنى» و«الديموقراطية الغربيّة»

□ جعفر كبيرى سمرزدة

□ عضو الهيئة العلميّة بالجامعة الحرّة الإسلاميّة بمشهد المقدّسة

مفهوم الحقّ يمثّل أحد المفاهيم الأساسيّة فى المباحث القانونيّة والدينيّة والسياسيّة، ويُعدّ أحد مبادئ الديموقراطية وأسسها. فى عصر الحداثة وبظهور مفكرين وفلاسفة كتوماس هوبز، وجون لوك، انسلخ مفهوم الحقّ عن روافده وخلفياته الأخلاقيّة والإلهيّة، والتقى مفاهيم وقضايا كالحريّة، والاختيار والسلطة الفرديّة. ومنذ ذلك الوقت طفا فى الأدب الفلسفى والسياسى على السطح ثنائيّة ومفارقة الحقّ - التكليف. مفهوم الحقّ فى الفكر

الدينيّ - الإسلاميّ التقليديّ يحظى بتاريخ عريق أيضًا، ونال اهتمام علماء الإسلام خاصّةً الفقهاء . عندما يُستخدَم مفهوم الحقّ على الصعيدين العامّ والسياسيّ للمسلمين يرتبط بمفهوم حقّ سيادة الشعب القائمة على الديمقراطية، وهذا السؤال يخطر على البال: كيف تكون مكانة الشعب وحقّهم في الحكم في نظام دينيّ قائم على الحكم الإلهيّ؟ تمتّ في هذا البحث دراسة مفهوم الحق في نموذج الديمقراطية الغربيّة وسيادة الشعب الدينيّة، ووجهات نظر الفقهاء في خصوص مفهوم الحقّ. بشكل عامّ يمكن تصنيف آراء الفقهاء الشيعة في حقّ سيادة الشعب وتشريع حضورهم، ضمن ثلاثة مواقف: معارضة مطلقة، وموافقة مطلقة، وموافقة مشروطة.

المفردات الأساسية: الحقّ، الحكم، الديمقراطية الغربيّة، الفقه المدنيّ.

حرمة نفس الكافر؛ مبدأ محايد بالتأكيد على آيات القرآن

□ أمير مهاجر ميلانيّ

□ أستاذ مساعد بمركز دراسات المرأة والأسرة

تناول هذا البحث تحديد دور الإسلام الفقهيّ في احترام نفوس الأشخاص . يذهب أغلبية الفقهاء إلى أنّ المبدأ الأوّليّ بشأن الكافر، عدم احترام حياته . لذلك يرون أنّه إذا لم يكن الكافر ذميّاً، عدّ حربياً، وإذا لم يكن معاهدًا أو مستأمنًا، فهو مهدور الدّم؛ حتّى في حالة حياده . وسعى البحث من خلال إعادة قراءة الأدلّة القرآنيّة للمذهبيّن المشهور وغير المشهور، أن يوضّح الرؤية القرآنيّة العامّة في هذا الخصوص . لذلك في البداية اتّضحت الدلالة الأوّليّة للآيات على ضوء سياق الآيات والتأمّل في كونها حقيقيّة أو خارجيّة، ثمّ خلصت الدراسة بشرح النسبة القائمة بين هاتين المجموعتين من الآيات إلى أنّ الموقف الصحيح هو احترام نفس الكافر المحايد.

المفردات الأساسية: الكافر المحايد، احترام النفس، الحربيّ، الاعتزال، دار الحياد،

الكافر الذميّ.